

احسن القصص



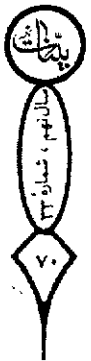
ساختار هنری قرآن کریم در سوره ی یوسف

شهاب کاظمی

مقدمه

سوره ی یوسف، تنها سوره ای است که توانسته با بیان یک داستان واحد، تمام سوره را به خود اختصاص دهد. با تدبّر در سایر داستان های قرآن، در می یابیم که نقش آفرینان آنها به طور پراکنده مباحثی از سور دیگر را به خود اختصاص داده اند. تنها سوره ای که بیان شورانگیزین صحنه های داستان را تقریباً با تمام فراز و نشیب های آن به خود اختصاص داده، سوره ی یوسف است. این مطلب در نوع خود بیانگر اهمیت و مفاهیم بزرگی است که در قالب بیان یک داستان، در سوره ی مورد بحث نهفته است. اهمیت داستان از آنجا نشأت می گیرد که رخدادها و وقایع آن در عین حال که عبرت آموز است، هیجان انگیز و دلنشین می باشد.

هیجان انگیز بودن داستان از آنجا ناشی می شود که به یکی از مهم ترین غرایز بشری یعنی غریزه ی جنسی پرداخته، و در نهایت به ارائه ی راهکارهای مبارزه با این پدیده و کنترل آن می پردازد. در فراز دیگری از داستان، به مبحث «حسد» و اثرات سوء آن در حیات بشری پرداخته است، با ژرف نگری خاصی به انگیزه ی قدرت طلبی و برتری جویی که از شاخصه های روحی انسان است، با دیده ی هنری نگریسته و نمادهای هر کدام از شاخص ها را با نهایت بلاغت و گویایی به تصویر کشیده است.



در برخی موارد که بوی پرده دری اخلاقی استشمام می‌شود، با هنرنمایی خاصی به طور سر بسته صحنه را به تصویر می‌کشد، مذموم بودن واقعه را با اشاره و کنایه پشت سر می‌نهد. ایفاگران داستان، شخصیت‌هایی هستند که به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند. اول شخصیت اصلی داستان که تمام وقایع حول محور ایشان می‌چرخد و آن کسی غیر از یوسف بن یعقوب علیه السلام نیست و شخصیت پردازان فرعی که هر کدام به ترتیب و در جای خود به ایفای نقش پرداخته و به نوبه‌ی خود حقایقی که در مضامین آیات سوره نهفته است به تصویر می‌کشند. اولین شخصیت فرعی داستان، یعقوب علیه السلام است که به عنوان مظهر درد و رنج و انتظار معرفی می‌شود. شخصیت‌های دوم واقعه، برادران یوسف می‌باشند. پس از آنان در بخشی از صحنه، برادر کوچک یوسف به نام «بنیامین» پا به صحنه می‌گذارد و آخرین حلقه‌ی آشنایی فرزندان یعقوب با یوسف را پس از طی سالیان دراز تشکیل می‌دهد. از جمله نقش آفرینان داستان، همسر عزیز و زنان درباریان می‌باشند که صحنه‌ای عاشقانه در این تراژدی تجسم می‌کنند، که قرآن با ذکر وقایع آنها بزرگ‌ترین درس عبرت و پند را به بانوان و دوشیزگان القا می‌کند. آخرین پردازندگان واقعه و داستان یوسف، زندانیان و هم‌بندان یوسف هستند، که در تبیین لیاقت علمی و حسن خلق و مدیریت ایشان به ایفای نقش می‌پردازند. اما در بین تمام این افراد، شخصیت یوسف در ادب فارسی مثل بارز حُسن و جمال مردان است و شعرهای فراوان، متضمن این مضمون در دیوان‌های شاعران فارسی زبان به شمار می‌رود.^۱

این داستان یک داستان تخیلی محض نیست. بلکه تمام صحنه‌های آن با زیباترین و هنرمندی ویژه که از جنبه‌های بلاغی قرآن به شمار می‌رود به معرفی اسوه‌های عفت و پاکدامنی و خویشتنداری و صبر و استقامت پرداخته است.^۲

در این قصه، چهل عبرت است که مجموع آن در هیچ قصه‌ای وجود ندارد. برای این وجوه است که خدای عزوجل این قصه را «احسن القصص» می‌خواند.^۳

اصولاً عنصر رؤیا از عناصر اساسی و مهمی است که در داستان‌های بشری نقش مهمی را ایفا می‌کند. همان‌طور که در صدر سوره آمده است، این واقعه با یک رؤیا آغاز می‌شود. از آنجا که رؤیا در نوع خود بر دو قسم تقسیم می‌گردد، رؤیایی که در داستان یوسف علیه السلام کاربرد خاصی را به خود اختصاص داده است، از نوع «رؤیای صادقه» است. لذا تمام حوادثی که در عالم رؤیا نمود پیدا می‌کند، در عالم بیداری به منصفی ظهور

می‌رسد و تمام صحنه‌های آن در آینده‌ای نه چندان دور شهود می‌یابد. اولین رؤیایی که در داستان پا به صحنه می‌گذارد، رؤیایی است که یوسف علیه السلام در سنین طفولیت مشاهده می‌کند و در حقیقت می‌توان اذعان کرد، شالوده و اساس تراژدی بر این خواب نهاده شده است. رؤیای دیگری که پس از چند واقعه روی می‌دهد، رؤیایی است که هم زندانیان یوسف مشاهده می‌کنند و با تدبیر و تعبیر زیبای یوسف، رموز آن بیان می‌گردد. رؤیای سوم آن است که پادشاه مصر را در بهت و حیرت شگفت‌انگیزی فرو می‌برد و در پایان، تعبیر یوسف از آن رؤیا باعث می‌شود مردم سرزمین مصر که در برابر آینده‌ای ابهام‌انگیز قرار گرفته‌اند، با اعمال مدیریت ویژه از گرفتاری نجات یابند.

اما عناصری که در این داستان وجود دارد عبارتند از: عنصر محبت پدری نسبت به فرزند که در اشکال گوناگون جلوه‌گر است. عنصر حسد در میان برادرانی که از یک مادر نبودند در طی این داستان جلب توجه می‌نماید. عنصر تفاوت که در بازتاب‌ها و عکس‌العمل‌های برادران یوسف در برابر غیرت و حسدی که در دل داشتند ضمن این داستان چهره می‌گشاید. عنصر مکر و حيله که در ابعاد مختلفی و در لابلای داستان جلب نظر می‌کند. عنصر پشیمانی در اشکال مختلف و عنصر عفو و گذشت در زمان مقتضی و در نهایت عنصر شادمانی که از رهگذر تجمع و به هم رسیدن اعضای خاندان یعقوب علیه السلام تحقق می‌یابد.

این عناصر که در نوع خود، شکل داستان بر آن استوار است، بیانگر اهمیت هنری داستان از لحاظ زیبایی ساختار و خطوط هنری آن می‌باشد که در جای خود به طور مشروح به بیان مباحث آن خواهیم پرداخت. برای این که ویژگی‌های بارز داستان را از جهت ساختار هنری ترسیم نماییم بهتر است وقایع، شخصیت‌ها و صحنه پردازی‌هایی که در طی این واقعه هر یک به بیان حقایقی می‌پردازند، به طور جداگانه مورد توجه و دقت قرار دهیم.

ساختار شخصیت‌های داستان

همان‌طور که بیان شد، داستان با رؤیایی که شخصیت اصلی داستان در عالم خواب می‌بیند آغاز می‌شود. یوسف، که هنوز دوران خرد سالی خود را سپری می‌کند، خطاب به پدرش می‌گوید: «ای پدر! من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم [آنها] برای من سجده می‌کنند.»^۴ مشاهده می‌کنیم که حضرت یعقوب علیه السلام در پی بیان این مطالب از ناحیه‌ی فرزندش، به او سفارش می‌کند که رؤیای خود را برای برادرانش بازگو

نماید. این بیان قطعی یعقوب به فرزندش حاکی از آن است که آینده نگری وی ناشی از غیب خداوند است که آن را بیان نموده، لذا بدون هیچ احتمالی، آینده‌ی یوسف را پیش بینی می‌کند. در این لحظه مشاهده می‌شود که یوسف از تعبیر خواب خود توسط پدرش به وجد می‌آید. اما گویا احساس می‌کند مرارتی در اعماق وجود یعقوب نهفته است و شدت بیم او در هنگام پاسخ دادن به یوسف و توصیه‌ی پدرانه‌ی او، بازگو کننده‌ی وقایع تلخی است که در کمین یوسف نشسته است.^۵

لذا خواننده‌ی قصه در آغاز سوره به راحتی متوجه شداید و مصایبی است که در آینده‌ای نه چندان دور از انتظار فرزند دلبد یعقوب، به کمین نشسته است که این مصایب در جای خود شکیبایی می‌طلبد. روی همین اصل می‌بینیم شکیبایی در برابر حوادث ناگوار از ممیزات بارز شخصیت یوسف علیه السلام است که در صورت به کار بستن آن می‌توان گفت در همان آغاز، روح لطیف او را از پای در می‌آورد. گرچه مصایب یوسف و یعقوب در نوع خود کم نظیر است، اما دارای وجوه افتراق بسیاری می‌باشد. مشکلات یعقوب به انگیزه‌ی عاطفی پدرانه بود، اما مشکلات یوسف دارای عللی بود که تعدد آن علل در احیا و به فعلیت درآوردن توانایی‌های نهفته در شخصیت یوسف نقش مؤثری دارد.

یکی از مشکلات عمده‌ی یوسف، برادران خود او بودند. آنها با موجه جلوه دادن چهره‌ی کریه خود در برابر پدر، به اغفال او پرداختند و با گمراه خواندن پدر، حسادت خود را نسبت به برادر کوچک خود ابراز کردند. گمراه خواندن پدر از طرف اولین نسل بنی اسرائیل و طعن بر پدر که از انبیای معصوم الهی بود تهمتی بود که پرداخته‌ی ذهن بنی اسرائیل می‌باشد.^۶ البته منظور فرزندان یعقوب از گمراهی پدر، گمراهی دینی و مذهبی نبوده چراکه آیات آینده نشان می‌دهد که آنها به بزرگی و نبوت پدر اعتقاد داشتند. تنها در زمینه‌ی طرز معاشرت، به او ایراد می‌گرفتند.^۷ یوسف در سفری که از قبل توسط برادرانش طراحی شده بود شرکت می‌کند اما مسافتی طی نکرده که شاهد می‌کند نزدیک ترین عزیزانش به صورت دشمنی زشت نمود پیدا می‌کنند. او به درستی می‌یابد که آنان علاوه بر ضرب و شتم، کمر به قتل او بسته‌اند و این صحنه یکی از دلخراش ترین و غم انگیزترین صحنه‌هایی است که در همان سپیده‌ی صبح و هنگام خروج از کاشانه، یوسف را در برمی‌گیرد. بدون شک این چنین منظره‌ای وحشت‌آور، ترسناک و ویرانگر است. اما آنچه این منظره را وحشتناک تر می‌سازد، رفتار برادران یوسف به هنگام افکندن

او در چاه است. این صحنه آن چنان وحشتناک بود که احساسات یوسف علیه السلام را جریحه دار کرده و لابه و زاری او چنان بود که دل سنگ را می شکافت.^۸

همان گونه که قرآن پیوسته به بیان کلی حقایق می پردازد، در این فراز از داستان هم، به ترسیم جزئیات واقعه نمی پردازد، اما این گونه استنباط می شود که پس از آن که یوسف در چاه افتاد، گویا ترنم دل انگیز و خوشایندی که از الهام خداوند سرچشمه می گیرد، وجودش را احاطه می کند و لحظاتی با پروردگار خود به نجوا می پردازد. اما این لحظات شورانگیز دیری نمی پاید که تاریکی شب بر فضای چاه و سرزمین کنعان سایه می افکند و این ظلمت وحشتناک و سکوت ناگوار، روح لطیف و کودکانه ی یوسف را در اضطراب و نگرانی عمیقی فرو می برد. روی همین اصل سختی های یکی پس از دیگری برای یوسف بروز پیدا می کند و شخصیت اول داستان، خود را برای آینده ای که در عالم رؤیا مشاهده کرده و اکنون در هاله ای از ابهام فرو رفته است، آماده می کند.

یک دیگر از صحنه های رنج آوری که یوسف را در حیرت فرو برده است زمانی است که کاروانیانی که او را از چاه بیرون آورده اند، وی را در سرزمین مصر به معرض فروش می گذارند. کرامت، اصالت و نجابت از مشخصه های بارز شخصیت یوسف است. این عوامل در جای خود کاروانیان را متعجب می سازد. لذا کاروانیان با حیرت به او می نگرستند و آثار بردگان را در شخصیت او مشاهده نمی کردند و از بیم آن که مبادا در اثر بردگی او دچار ناراحتی شوند نسبت به او چندان تمایلی ابراز نکردند و او به قیمت کم تر از قیمت حقیقی فروختند.^۹

می توان گفت بزرگ ترین ضربه ی روحی و روانی بر یوسف پس از فروش او در مصر بروی وارد شد. اما جوانمردی و گذشت یکی از خصایل برجسته ی یوسف است که با یاری آن به راحتی در برابر این حوادث استقامت می ورزد. بنابراین یکی از نتایجی که از این صحنه به دست می آید پایداری در برابر شداید است که این خصیصه به درستی در وجود یوسف تبلور یافته است و در نوع خود از جلوه های ویژه ی هنری داستان به شمار می رود. فصل تازه ی حیات یوسف در مصر آغاز می گردد. یوسف جمالی بدیع داشته که هر بیننده ای را تسخیر و واله و شیدای خود می کرده و بالاتر از آن خلقت زیبا، صبوریت و وقار و لهجه ی ملیح و منطقی حکیمانه و نفسی کریمانه و اصلی نجیب داشته و این صفات وقتی در فردی وجود داشته باشد ریشه هایش در کودکی و در سیمایش ظاهر می گردد.^{۱۰} این



عوامل زمینه‌ی یکی از مهیج‌ترین صحنه‌های داستان را در کاخ عزیز مصر فراهم می‌نماید. اولین پدیده‌ای که در کاخ عزیز توجه یوسف را به خود جلب می‌کند تفارت محیط کاخ با زندگی مردمان مصر است. این پدیده حس کنجکاوی او را تحریک می‌کند. تفارت زندگی درباریان با مردم عادی، باعث آزردن شدن روحیه‌ی لطیف او می‌شود. ۱۱ اما ناگهان می‌بینیم یکی از شخصیت‌های فرعی داستان با استفاده از انگیزه‌ی جنسی و افسون زنانگی به قصد دلربایی یوسف، به افسونگری می‌پردازد. گویا این بار یوسف در معرض سخت‌ترین آزمایشات قرار می‌گیرد. این صحنه از شگفت‌آورترین صحنه‌هایی است که به شدت خواننده و شنونده‌ی داستان را با ولع تمام جهت تعقیب داستان به دنبال خود می‌کشاند.

این شخصیت فرعی، نقش شایان توجهی را در این داستان ایفا کرده است. نقشی که در ابعاد تراژدی خود از توطئه‌ی برادران یوسف دست کمی ندارد. زیرا نقش برادران یوسف و همسر عزیز هر کدام ساختار هنری متوازی را شکل می‌بخشد، بدین معنا که هر دو دارای مفاهیم همگونی هستند و هر دو بر شخصیت یوسف و تعیین سرنوشت این قهرمان تأثیر می‌گذارد. ۱۲

قرآن کریم در عین حال که در این بخش از صحنه، پرده‌ی اخلاقی نکرده است با دقت و ظرافت تمام به هنرنمایی پرداخته، وقایع و حوادث را به طور سر بسته و زیبا تبیین می‌نماید. اما غالب متون تفسیری هر یک به فراخور ذوق خود جزئیاتی از صحنه را استنباط کرده‌اند که اکثر ریشه در افسانه‌های یهود و نصاری دارد و از حقیقت به دور است.

از این رو در این فراز داستان صحنه‌ای بسیار مهیج را مشاهده می‌کنیم که بانویی هوس‌آلود، با وسوسه‌های گمراه‌کننده‌ی شیطانی یکی از پاک‌ترین بندگان شایسته خداوند را به خود فرا می‌خواند. از فحوای آیات قرآن در این فصل و مقاومت یوسف در برابر خواسته‌های آلوده‌ی همسر عزیز می‌توان به آسانی نتیجه گرفت که تسلط بر غریزه‌ی جنسی امکان‌پذیر است و بزرگ‌ترین عبرتی که می‌توان در اینجا به دست آورد، الگو و اسوه بودن یوسف، به عنوان جوانی که در اوج طغیان شهوت قرار گرفته است اما با اتکال به قدرت خداوند و بهره‌مندی از تربیت نبوی به راحتی در برابر خواسته‌ی شیطانی او مقاومت می‌کند. در عین حال پیامی که می‌توان از این صحنه از واقعه و شخصیت همسر عزیز استنباط کرد آن است که انحراف جنسی، انسان را به سمت نتایجی می‌کشاند که به سودش نیست. لذا با دقت در این آیات درمی‌یابیم که همسر عزیز نه تنها به آرزویش نرسید، که

این انحراف او را به سرنوشت اسفباری گرفتار کرد که تمام زنان شهر از این انحراف متحیر شدند و یا این که تمایل پیدا کردند یوسف را از نزدیک مشاهده کنند. یکی دیگر از صحنه های زیبای داستان که ایفاگر آن، شخصیت برجسته ی یوسف می باشد، اصلاح زمینه های انحرافی همسر عزیز است. پس از آن که یوسف خواب عزیز را تعبیر می کند، عزیز می خواهد به پاداش این عمل، یوسف را از بند رهایی بخشد. اما او جهت اثبات حقانیت و پاکدامنی خود از پذیرفتن این پیشنهاد خود داری می کند. یوسف به فرستاده ی عزیز می گوید: «نزد آقای خویش برگرد و از او پپرس که حال آن زنانی که دست های خود را بریدند چگونه است؟ زیرا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است.» ۱۳

پس از آن که عزیز از زنان دربار واقعه ی تلخ گذشته را جویا می شود، به حقایقی که سالیان طولانی در پرده ی ابهام قرار گرفته بود دست می یابد. از پیامدهای این تدبیر که توسط یوسف به کار گرفته می شود آن است که شخصیت مذکور از صورت یک زن گناهکار و هوسران به صورت یک زن نیکوکار مبدل می شود و اشتباه بودن رفتار خویش را اعلام و به پاکی یوسف اعتراف می کند و در اصطلاح ادبیات داستانی، این شخصیت به صورت شخصیتی پویا ترسیم شده است. ۱۴

یکی دیگر از صحنه های هیجان انگیز و زیبای داستان یوسف، گفت و گوی زنان درباریان در باره ی همسر عزیز و سرزنش اوست. این صحنه نیز به سهم خود پرده از ماجرای فتنه گرانه ی همسر عزیز برمی دارد. این صحنه از بدیع ترین صحنه هایی است که برگی از حقایق نهفته در شخصیت یوسف را ورق می زند. قرآن کریم (یوسف / ۳۰) این صحنه را بدین گونه ترسیم می کند: «و [دسته ای از] زنان در شهر گفتند زن عزیز از غلام خود کام خواسته و سخت خاطر خواه او شده است به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم.» آن گونه که از آیات برمی آید منظور از زنان شهر، غیر از زنان درباریان که با همسر عزیز ارتباط دوستانه داشته اند نبوده است. لذا انتقاد آنها از همسر عزیز در واقع انتقادی از روی عفت و پاکدامنی و یا سرزنش همسر عزیز جهت خیانت نبوده است بلکه انتقاد آنان از حس حسادت آنان که از وجود شخصیت جذاب و زیبایی مثل یوسف محروم بوده اند، سرچشمه گرفته است. به هر صورت پس از آن که جلسه ی زنان شهر تشکیل می شود، همسر عزیز، یوسف را جهت پذیرایی از آنان فرا می خواند. یوسف که به درستی از اغراض پلید همسر عزیز و زنان شهر آگاه است، علی رغم میل باطنی خود وارد مجلس مهمانان می شود. شاید



بتوان گفت تلخ ترین لحظات عمر یوسف آن لحظه ای است که قدم در مجلس زنان می گذارد . با ترسیم صحنه ی مهمانی زنان اشراف می توان اذعان کرد، که این جلسه از جهت خصوصیات ظاهری شخصیت هایی که به ایفای نقش می پردازند و محیطی که آراسته شده است آن چنان دلربا و شورانگیز است که کم تر کسی می تواند تحت تأثیر القائنات شیطانی آن قرار نگیرد .

طراحی نوع پذیریایی نیز به نوبه ی خود از جنبه های بدیعی است که قرآن آن را ترسیم می کند . در حالی که زنان بر متکاهای گران بها تکیه زده اند و مشغول خوردن میوه هستند در همان حال یوسف از طرف همسر عزیز مأمور ورود در جلسه می شود . زنان به شدت تحت تأثیر زیبایی یوسف و شخصیت متین و جذاب او قرار می گیرند و به جای کندن پوست میوه ، به بریدن دست های خود می پردازند . همسر عزیز که به هدف خود رسیده است ، بی پروا عشق خود را به یوسف آشکار می کند و بر این گمراهی آشکار اعتراف می نماید و چنین می گوید : «این همان است که درباره ی او سرزنشم می کردید . آری من از او کام خواستم و او خود را نگه داشت و اگر آنچه را به او دستور می دهم نکند قطعاً زندانی خواهد شد و حتماً از خوارشدگان خواهد گردید .» ۱۵

می توان گفت عامل اصلی پرده دری همسر عزیز که بی پروا عشق خود را به یوسف اظهار می دارد عکس العمل شدید زنان درباریان نسبت به یوسف است . آنها که شیدای شخصیت یوسف شده اند ، آن چنان تحت تأثیر این صحنه قرار می گیرند که یکباره می گویند : «منزه است خدا . این بشر نیست . این جز فرشته ای بزرگوار نیست .» ۱۶

قرآن کریم این صحنه را بدین صورت ترسیم می نماید : فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ . (یوسف ، ۳۱/۱۲) کلمه ی «اکبرنه» از اکبار ، به معنای اعظام و بزرگداشت است و این کنایه است از حالت دهشت زدگی آنان به طوری که شعور و ادراک خود را به محض دیدن آن حُسن و جمال از دست دادند و این حالتی است طبیعی و خلقتی در عموم مردم که هر کوچکی در برابر بزرگ و هر حقیری در برابر عظیم خاضع می گردد . ۱۷

بالا ترین نتیجه ای که از این صحنه می توان استنباط کرد آن است که این عمل بزرگ ترین درس است ، که می توان به عنوان الگوی صداقت و پاکدامنی از آن استفاده کرد که چگونه جوان زیبایی در مجلسی که تمام چشمان هوسرانان به او دوخته و همه تمنای وصال او را دارند ، خداوند را ناظر بر اعمال خویش می بیند و احساس می کند ، اوست که

در صحنه حاضر است و بدین طریق از خوف خالق بی همتایش بر خود می لرزد و تن به گناه آلوده نمی سازد و تسلیم هوس های زودگذر جمعی آلوده که حیات و زندگی را در لذات آنی و زودگذر خود می بینند نمی گردد. ۱۸

در صحنه ی دیگری از این واقعه ، یوسف را در بین زنان درباریان که هم چنان شیدای جمال زیبای او شده اند می یابیم . اکنون او به زندان تهدید شده است . حالت زجرآوری روح لطیف او را می آزد . از شدت شرم و حیا سرش را پایین می اندازد . عرق شرم سراسر وجودش را فرا می گیرد و خود را در جهنمی حس می کند که شراره های آتش آن از هر طرف احاطه اش کرده اند . در یک لحظه می یابد که پناهگاهی غیر از خدای متعال ندارد . زندان را در ذهن خود مجسم می کند . ناگهان تصمیم خود را می گیرد و با قاطعیت رو به درگاه احدیت می کند و عرض می نماید : رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ . (یوسف / ۳۳)

بدین ترتیب یوسف می پذیرد جسمش در زندان هوس آلوده ی همسر عزیز قرار گیرد ، اما روح بلند او در کمال آزادی به عبودیت خدا پردازد و عفت و پاکدامنی خود را با درخواست های ناروا آلوده نسازد .

یکی دیگر از جلوه های بدیع داستان ، صحنه ای است که زندان افتادن یوسف را تجسم می بخشد . آنچه از متون تفسیری به دست می آید ، شخصیت یوسف آن چنان در زندان ، زندان بانان را تحت تأثیر قرار می دهد که هیچ گاه به عنوان یک مجرم به او نمی نگرند . عشق به هدایت انسان ها در یوسف ، چنان است که با سعه ی صدر به رفع گرفتاری های زندانیان اقدام می کند . لذا سیمای ملکوتی یوسف و اندیشه ی منطقی او همراه با اخلاق نیک و حُسن خلق و دلداری پیوسته از زندانیان ، او را به عنوان شخصیتی نیکوکار و گره گشا معرفی می کند . این بخش از آیات ، گوشه ای دیگر از شخصیت متین و مدبرانه یوسف را ترسیم می کند .

از جلوه های زیبای داستان که می توان در این بخش بدان اشاره کرد ، تعبیر خواب دو نفر از هم زندانیان یوسف است که مدتی در دربار عزیز مصر دارای منصب و مقامی بوده اند . نگاه متفکرانه ی یوسف به آنان حاکی از عشق به هدایت آنان است . در اینجا یوسف با بیان زیبا و تعبیری روشن ، بخشی از شخصیت برجسته ی خود را برای آنان آشکار می کند . از آنجا که هدایتگری از رسالت های انبیای بزرگ است ، او ابتدا خطاب به دو رفیق زندانی خود و جهت اطمینان آنان به گوشه ای از علم خود اشاره می کند و در پی آن زبان به توحید خداوند گشوده و با استدلال به اثبات واحد بودن خداوند و بطلان معبودهای

دروغین پرداخت که زندانیان و سایر مردم به عبادت آنها می پرداختند. ۱۹ بدین ترتیب تعبیر رؤیای زندانیان از طرف یوسف بیان می گردد و یکی از آن دو مجازات می شود و دیگری آزاد شده و در دربار عزیز به تصدی امور می پردازد.

از آنجا که هر داستانی، نقطه آغازی دارد که نتیجه ی آن در پایان به سرانجام می رسد، گویا داستان نقطه ی فرود خود را آغاز کرده است. در این فراز از داستان به ارتباط یوسف با عزیز مصر می پردازیم. عزیز مصر که برخی از مفسران او را با پادشاه مصر دو شخصیت مستقل از هم می دانند در این داستان در سه موضع به ایفا نقش می پردازد. اول، موضع او نسبت به یوسف در کشمکش او با همسر عزیز. دوم، رؤیایی که می بیند و یوسف آن را تفسیر می کند. سوم، واگذار کردن سرپرستی خزاین سرزمین مصر به یوسف. ۲۰

با دقت در موضع گیری پادشاه در واقعه ی همسرش با یوسف به خوبی می یابیم که او دارای شخصیت ضعیفی است که قادر به تدبیر امور خانواده اش نیست و به راحتی تسلیم فرمان همسرش می شود و یوسف را به زندان می افکند. اکنون پادشاه مصر در کمال فروتنی در برابر یوسف، تعبیر خواب خود را از او می طلبد. مهم ترین اندرزی که از این بخش از داستان می توان استنباط کرد، آن است که تسلیم غیر اصولی در برابر فرامین و تابع احساسات و عواطف بودن، انسان را به تباهی می کشاند و آدمی را به رفتاری وادار می کند که حسرتی جز ندامت در پی نخواهد داشت.

از ابعاد دیگر شخصیت پادشاه مصر، خوابی است که او درباره ی گاوها و خوشه های گندم می بیند و با اظهار عجز درباریان از تعبیر آن، گشودن گره کار را به یوسف می سپارد. این صحنه باعث می شود که پادشاه بیش از گذشته به تدبیر و اندیشه ی ژرف یوسف واقف شود و جهت جبران ستمی که به یوسف روا داشته است، دستور آزادی او را از زندان صادر می نماید. زیبایی و جلوه ی هنری تعبیر یوسف از خواب پادشاه، آن است که وی گاو را به عنوان سمبل سال و چاق بودن آنها را بر فراوانی نعمات خداوند و لاغر بودن را، نماد خشکسالی و سختی تعبیر می کند؛ و ابتکار زیبایی خود را مبنی بر اندوختن گندم ها در انبار همراه با خوشه های آن، برای آن بود که گذاشتن دانه در خوشه از فساد و تباهی آن جلوگیری می کند. ۲۱

از آنجا که آینده ای تلخ در انتظار مردم مصر است تدبیر امور، مدیریتی شایسته می طلبد. لذا پس از آن که عزیز مصر، یوسف را از زندان آزاد می کند جهت دلجویی او مصمم می گردد مسئولیت بخشی از امور را به او محوّل نماید. با پیشنهاد عزیز، یوسف مسئولیت امور

اقتصادی سرزمین مصر را قبول می کند و با به کار بستن تدابیر خاصی، مردم را از رنج و خشکسالی که گریبان آنان را خواهد گرفت، می رهاند. اکنون یوسف، خزانه دار پادشاه مصر شده است. با آغاز خشکسالی اندک اندک انبارهای مردم از آذوقه خالی می شود. از جمله سرزمین هایی که به شدت گرفتار قحطی شده بود، سرزمین کنعان بود که حضرت یعقوب و فرزندان او در آنجا سکونت داشتند. یعقوب که آوازه ی خزانه دار و وفور نعمت در مصر را شنیده بود به فرزندان خود توصیه کرد تا جهت تهیه ی غله به مصر سفر کنند. لحظات شیرین مواجه شدن برادران یوسف با او نزدیک می شود. اما در اولین برخورد، آنان یوسف را نمی شناسند. یوسف با مشاهده ی برادران، محرومیت و فقر و مصیبتی که بدان گرفتار بودند از چهره ی آنان مشاهده کرد و این باعث شد که غمی سنگین قلب یوسف را احاطه کند. تمام صحنه های گذشته، از افکندن یوسف در چاه، آزار و اذیت آنان، گرفتاری هایی که همگی معلول حسادت برادران بود در ذهن یوسف تلاعی شد. بنابراین در این بخش از داستان، برادران یوسف در اولین برخورد با خزانه دار مصر، نقش دیگری از خود ایفا می کنند.

قرآن (یوسف / ۵۹) اولین صحنه ی برخورد یوسف با برادرانش را این گونه توصیف می کند: «یوسف چون بار غله ی آنها را مهیا ساخت از آنها پرسید که شما برادر دیگری نیز دارید؟ گفتند. یک برادر پدری هم داریم. گفت می خواهم برادر پدری تان را نزد من در سفر دیگر بیاورید نمی بینید که من مقدار زیادی از خواروبار به شما عطا کردم و بهترین میزبان شما بودم.» یوسف، با این گفتار می خواست به طور غیرمستقیم پرده از حقایقی که سالیان دراز نهفته باقی مانده بود بردارد. اما آنها با این کنایه ی متوجه مطلب نشدند. می توان گفت شاید یکی از دلایلی که آنها از کنایه یوسف پی به فحوای کلام او نبردند این بود که آن ها هیچ گاه باور نمی کردند یوسف از چاه نجات پیدا کرده و اکنون به منصب صدارت در مصر رسیده باشد. یکی از لطایف داستان که دارای وجوه مشابه با صحنه ی بیرون بردن یوسف از نزد پدرش دارد در اینجا تمثیل پیدا می کند. برادران یوسف از پدرشان درخواست می کنند که برادر کوچکشان بنیامین را با خود به مصر برند. گویی تمام خاطرات یوسف در ذهن یعقوب زنده می شود. البته برادران یوسف که در این موضوع سابقه ی خوشایندی در نزد پدر ندارند با حالتی که حاکی از شرمندگی است با پدر به گفت و گو می پردازند. شرایطی فراهم می شود تا یعقوب به رفتن بنیامین رضایت می دهد، گر چه تفضّل یوسف در پس دادن بهای آذوقه ی برادران و نهادن آن در بار و بنه ی آنان در رضایت دادن یعقوب مؤثر بود، اما گویی حوادثی در آینده



تحقق خواهد یافت که غم فراق یوسف را با فقدان بنیامین برای یعقوب تجدید خواهد کرد. پس از مدتی کاروان فرزندان یعقوب وارد مصر می شود. به طور طبیعی شدت اشتیاق دیدار یوسف با بنیامین سخت خوشایند بود. آن گونه که از متون تفسیری برمی آید، در ضیافتی که بدین مناسبت ترتیب داده شد، یوسف خود را به بنیامین معرفی می کند و نقشه ای که جهت نگه داشتن او در مصر طراحی کرده است با او در میان می گذارد. پس از چند صبحی، کاروان کنعانیان از مصر خارج می شوند اما یک صحنه ی غیر مترقبه اتفاق افتاد که در نوع خود عنصر هنری داستان محسوب می شود و در زمینه ی داستان پردازی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. هنوز کاروان مسافتی را طی نکرده بود که ناگهان از پشت سر کسی فریاد زد «ای اهل کارون قطعاً شما دزد هستید». این تهمتی بود که از طرف برادران یوسف به راحتی قابل پذیرش نبود. لذا با حالتی که حاکی از تعجب و آمیخته با ناراحتی بود به عقب برگشتند و خطاب به مصریان گفتند: «چه چیزی را گم کرده اید»؟

در اینجا صحنه ی داستان جلوه ی دیگری به خود می گیرد. مأموران حکومتی درصدد جست و جوی وسایل اهل کاروان هستند. اما تفحص را از وسایل سایر برادران آغاز می کنند و وسایل بنیامین را به تعویق می اندازند این شگرد در نوع خود بی نظیر است زیرا اگر در همان لحظات اول پیمانانه را از وسایل بنیامین بیرون آورده می شد، شکوه و زیبایی داستان به طور ناگهانی افول می کرد و جاذبه ی داستان در وقفه ای غیر اصولی فرو می رفت.

اکنون پیمانانه از وسایل بنیامین کشف شده است. اما برادران یوسف بار دیگر به تزویر و دروغ توسل می جویند که این پدیده نشانگر آن است که هنوز حس حسادت و کینه ای که نسبت به یوسف در دل داشتند هم چنان به قوت خود باقی است. زیرا مشاهده می شود که آنها در این حادثه ی ساختگی یوسف را به دزدی متهم می کنند و در آن هنگام که یوسف یا نماینده ی او به برادران خود گفت: برادر کوچکتان بنیامین پیمانانه ی شاه را دزدیده است، آنها گفتند: تعجبی ندارد اگر او دزدی کرده باشد، زیرا برادری داشت که او هم پیش از این دزدی کرده بود. در این لحظه یوسف، با شنیدن سخنان برادران خود سکوت کرد و آن را در دل پنهان کرد. اما با کنایه به آنها گفت شما بدحالت ترین خلق هستید برای آن تناقضی که در گفتار شما و آن حسدی که در دل های شما است و به خاطر این جرأتی که نسبت به ارتکاب دروغ در برابر عزیز مصر ورزیدید. ۲۲

این صحنه نیز با فراز و نشیب های فراوانش، پرده از چهره ی برخی از حقایق نهفته در

داستان را برمی دارد و در واقع، مراحل معرفی یوسف به برادران یکی پس از دیگری طی می شود. طی گفت و گوهایی که بین اهل کاروان و یوسف انجام می شود، آثار و نشانه هایی از شناسایی یوسف بروز می کند. اما از آنجا که قلب آنها مملو از حسادت نسبت به یوسف است، نمی خواهند به راحتی زنده ماندن او را پس از حدود چهل سال باور کنند. در پی این واقعه، بنیامین در مصر باقی می ماند. اما برادر بزرگ آنها نیز طبق پیمانی که با پدر بسته است از رفتن به کنعان خود داری می ورزد و سایر فرزندان یعقوب به وطن خود برمی گردند. گویا یعقوب متوجه قضیه شده است و اکنون در فراق دو تن دیگر از فرزندان در ماتم نشسته است. همان گونه که مشاهده می شود بزرگ ترین پیامی که از این صحنه به دست می آید به کارگرفتن تدبیر اندیشه در برابر توطئه ای است که جهت به انحراف کشاندن اذهان دیگران طراحی می شود. در اولین برخورد برادران یوسف با پدر، یعقوب به درستی متوجه می شود که در اینجا توطئه ای نهفته است. البته او فرزندان را متهم به توطئه نمی کند بلکه او می یابد که باقی ماندن دو نفر از فرزندان در مصر در پی حوادثی از قبل طراحی شده انجام گرفته است که فراق آنها صبر جمیل می طلبد.

از طرف دیگر این بخش از واقعه به ما می آموزد که امید به فضل و رحمت خداوند، بزرگ ترین سرمایه ی معنوی و روانی جهت غلبه ی بر مشکلات است که به درستی از طرف یعقوب به کار گرفته می شود. اندوه برادران در فقدان بنیامین و برادر بزرگشان و ندامت از اتفاقی که برای یوسف به وجود آورده بودند، سیلاب اشک از دیدگان آنان جاری ساخت اما این ندامت و پشیمانی غیر از عمل زشت آنان که از حس حسادتشان سرچشمه گرفته بود چیز دیگری نبود.

پس از آن که گفت و گویی نسبتاً طولانی بین برادران یوسف با پدرشان انجام می شود، ناگهان صحنه ی داستان تغییر شگرفی می یابد. گویی حادثه ای اتفاق افتاده است که یعقوب در پی آن نسبت به فرزندان حکمی را صادر می نماید. قرآن صحنه را این گونه بیان می نماید که: یا بنی اذهبوا فتحسبوا من یوسف واخیه ولاتایتسوا من روح اللّٰه. (یوسف/۸۷)

این آیه پیام تعجب انگیزی برای برادران یوسف به ارمغان می آورد. آنان گمان می برند که یوسف در سقوط از چاه از بین رفته است. بنابراین از این توصیه ی پدر سخت شگفت زده شده و حیران، در پی تعبیر پیام دستور و فرمان پدر برمی آیند. از طرف دیگر از پیام این آیه لطیف ترین شعور انسانی و دقیق ترین عاطفه ی بشری نسبت به فرزند را ترسیم می نماید.

به هر حال برادران یوسف، به توصیه پدر برای بار سوم راهی سرزمین مصر می شوند، اما این سفر گویا سفری مخاطره آمیز است که در نهایت منجر به شناسایی یوسف و باز شدن گره از حقایقی می شود، که در حدود چهل سال در پرده ی کتمان قرار داشته است.

فرزندان یعقوب در سوّمین برخورد با یوسف چهره‌ای مملو از شرم و حیا که ندامت و پشیمانی از آن آشکار است به خود می گیرند. آنان ابتدا زبان به تضرع می گشایند و تیره روزی خود را به واسطه ی خشکسالی برای یوسف بیان می کنند و از یوسف درخواست می کنند که این بار نیز علی رغم مشکلاتی که ایجاد کرده اند آذوقه را به طور کامل در مقابل بهای اندکی که همراه آورده اند پرداخت کند. همان طور که مشاهده می شود در این صحنه، داستان چهره‌ای عاطفی به خود گرفته، گویا مجرمانی که معترف به جرم خود هستند در برابر قاضی عادل، اما رئوف و مهربان قرار گرفته اند که امید عفو سراسر وجود آنان را به تسخیر خود در آورده است. علامه ی طباطبایی در این بخش از کلام می گوید:

وقتی به دربار یوسف بار یافتند و با او در خصوص طعام و آزادی برادر گفت و گو کردند خود را در موقف تذلل و خضوع قرار داده و در آفت کلام-آن قدر که می توانستند- سعی نمودند. باشد که دل او را به رحم آورده عواطفش را تحریک نمایند. ۲۳

بحث‌ها یکی پس از دیگری بین یوسف و برادران انجام می شود. هرچه زمان می گذرد مطالب نهفته در داستان هویدا می شود. اوج عاطفی بودن داستان فرا می رسد. برخوردهایی که یوسف در هنگام گفت و گو انجام می دهد همراه با تداعی فرمان تجسس درباره ی یوسف از طرف یعقوب در ذهن برادران یوسف حالت خوف و رجایی ایجاد می کند. ناگهان این فکر در اذهان آنها خطور می کند که نکند عزیز مصر که اکنون در برابرشان ایستاده است همان یوسف باشد.

این فکر زمانی قوت می گیرد که ناگهان یوسف اختیار را از دست داده و خطاب به برادرانش می گوید: هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه اذ انتم جاهلون. (یوسف/ ۸۹) همان گونه که بیان شد، مناعت طبع انسان در زمانی آشکار می شود که در موضع قدرت قرار گیرد و از انتقام نسبت به دشمن و کسی که به او آزار رسانده است بگذرد و این پدیده از عواملی است که در گوشه گوشه ی داستان، به ویژه در این بخش از صحنه مشاهده می کنیم. در حقیقت مجموع این سجایای زیبای اخلاقی است که شخصیت ممتاز یوسف را در داستان به عنوان الگو و اسوه ی انسانیت به تصویر می کشد.

یکی دیگر از جلوه‌های زیبای داستان به ویژه شخصیت والا و با کرامت یوسف در این لحظه به نمایش در می‌آید. هنوز سخنان یوسف تمام نشده بود که فرزندان یعقوب از روی حیرت و شگفت‌زده از عزیز مصر پرسیدند آیا تو همان یوسف هستی؟ به راستی که لحظات هیجان‌آفرین و شورانگیزی برفضای گفت و گوی آنان حاکم می‌گردد. یوسف به خوبی حالت و وضعیت روحی و روانی برادران را درک می‌کند. لذا او مصلحت نمی‌داند که بیش از این برادران خود را در عذاب سختی که خود فراهم کرده‌اند گرفتار ببینند. و بلافاصله در پاسخ آنها می‌گوید: انا یوسف و هذا اخي، ولی برای این که شکر نعمت خدا را که این موهبت را به او ارزانی داشته به جای آورده باشد و درس بزرگی به برادران بدهد اضافه می‌کند: قد من الله علينا انه من يتق ويصبر فان الله لا يضيع أجر المحسنين (یوسف/ ۹۰).

مشاهده می‌کنیم که فرزندان یعقوب به برتری و فضیلت یوسف در این بخش از داستان اعتراف می‌کنند و خود را خطاکارانی می‌دانند که پیوسته در گناه به سربرده و در آتش حسادت خود سوخته‌اند. ناگهان یوسف به سخن می‌آید و با قاطعیت تمام و از روی گذشت به آنان می‌گوید: لا تثریب علیکم الیوم. (یوسف/ ۹۲) وی سپس برای ارشاد برادران خود به یک مطلب اساسی و با ارزش تربیتی اشاره می‌کند. وی می‌گوید دو چیز است که از پایه‌های اصلی سعادت و موفقیت انسان به شمار می‌رود، یکی این که آدمی در هر حال طهارت نفس و پاکی روح خود را حفظ کند و از هر گونه گناه و آلودگی پرهیز نماید و دیگر این که در برابر مشکلات و سختی‌ها و ناکامی‌ها همواره ثابت قدم و شکیبیا باشد و ضعف و زبونی بر وی چیره نگردد. ۲۴

در این لحظه یوسف جویای پدر می‌شود. اما خبر غم‌انگیزی بر قلب یوسف سنگینی می‌کند و آن درد و رنج پدر و از دست دادن بینایی خود در فراق یوسف است. با شنیدن این واقعه، یوسف به برادران خود می‌گوید: اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابي یأت بصیراً. (یوسف/ ۹۳) به این ترتیب فراز دیگری از داستان دل‌انگیز و زیبای یوسف با این صحنه به اتمام می‌رسد.

در بخش دیگری از داستان، به یکی دیگر از صحنه‌های هیجان‌انگیز آن نگاهی می‌اندازیم. کاروان فرزندان یعقوب با خرسندی تمام راهی سرزمین کنعان شدند. یعقوب هنوز در داغ فراق یوسف از واقعه‌ی سرقت ساختگی بنیامین به شدت پریشان است. او در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. ناگهان صحنه‌ی داستان دگرگون می‌شود، پریشانی و اضطراب جای خود را به امید می‌دهد. هلهله‌ی عجیبی خاندان یعقوب را فرا می‌گیرد. در

این میان گروهی حیرت زده به یعقوب چشم دوخته و گروهی او را از روی تمسخر و استهزا مورد کنایه های خود قرار می دهند. او با قاطعیت و ویژه ای به خاندانش اعلام می کند: انی لأجد ریح یوسف لولان تفتنون. (یوسف/۹۴) این آیه به درستی کنایه ای است از وصال یوسف. زمان ورود کاروان به خاندان یعقوب فرا می رسد. در اینجا می بینیم که داستان، شورانگیزترین حالات خود را به تصویر می کشد، لحظاتی که فرزندان یعقوب پیراهن یوسف را بر روی پدر می اندازند و به واسطه ی قداست اعجازانگیز آن، یعقوب احساس می کند بینایی خود را باز یافته و دنیا را با تمام جلوه های دل انگیزش مشاهده می کند. با مشاهده ی این صحنه یکبار دیگر برادران یوسف در مقابل پدر از شدت شرم و حیا سرهای خود را پایین می اندازند و تمام وقایعی را که در این مدت اتفاق افتاده بود در ذهن خود تداعی می کنند. صحنه های داستان حالات متضادی که هر لحظه در حال تغییر و تحول است تجسم می یابد. شدت پشیمانی از عملکرد، فرزندان یعقوب را وا می دارد که ناگاه رو به پدر کنند و عرض نمایند: یا أبانا استغفر لنا ذنوبنا إنا كنا خاطئين. (یوسف/۹۷)

و بدین تریب به اشتباه و گناه خود اعتراف کردند. آخرین صحنه ی واقعه ی یوسف با حرکت کنعانیان به مصر به وقوع می پیوندد. حرکت آل یعقوب باعث تحولی ژرف در تاریخ کشور مصر می شود. خاندان بنی اسرائیل پس از مطلع شدن از سرنوشت یوسف و جلال و شکوه او راهی دیار مصر می شوند. در این میان یعقوب علاوه بر طراوت دل انگیز دیدار فرزند، نشانه های قدرت خداوند را در این حادثه به عیان می بیند. در اینجا اسلوب قرآن آن است که به بیان جزئیات صحنه های داستان نمی پردازد و قضاوت و نتیجه گیری از وقایع را برعهده ی خواننده می گذارد.

کاروان بنی اسرائیل در مصر پس از مشاهده ی عظمت یوسف به شکرانه ی این نعمت الهی و عمق این موهبت، تحت تأثیر قرار گرفته و در برابر خدای متعال سجده ی شکر به جای می آورند. با تواضع و کرنش خاندان بنی اسرائیل در برابر یوسف و به سجده افتادن آنان، یاد ایام گذشته ای دوردست در ذهن یوسف و یعقوب زنده می شود. در این لحظه یوسف خطاب به پدرش می گوید: یا أبت هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقاً (یوسف/۱۰۰) یوسف بلا فاصله پس از بیان این مطلب با تعبیر قد جعلها ربی حقاً هر آنچه دارد به خدا نسبت می دهد و آنها را از لطف و نیکی خداوند می داند و این اوج معرفت و تسلیم یوسف در برابر عظمت خداوند است.



بنابر این داستان جالب و شیرین یوسف به پایان می‌رسد و شخصیت با ایمان و صبوری که رنج انواع اهانت‌ها را دیده و موقعیت‌هایی را از دست داده است، خداوند این سختی‌ها را با آن چنان تقدیری جبران کرد که در ذهن هیچ کس خطور نمی‌کرد تا آنجا که وی به سرنوشت ملتی تسلط یافت و زمام امور را در دست گرفت و به پاداش دنیوی خود نائل آمد. اما عطای اخروی وی هم چنان که از متن قرآن کریم برمی‌آید مراتبی برتر و عالی‌تر دارد که در جهان عقیبی تحقق خواهد یافت.



۱. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ۵۲/۳۵۰.
۲. شهاب کاظمی، تفسیر سوره‌ی یوسف/۵.
۳. ابوبکر عقیق نیشابوری، تفسیر سوراآبادی/۱۳۵.
۴. یوسف/۴.
۵. تفسیر سوره‌ی یوسف/۱۵.
۶. محمد جواد مغنیه، تفسیر المبین/۳۰۳.
۷. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۹/۳۲۲.
۸. دکتر محمود البستانی، جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن، ۱/۳۵۹.
۹. شیخ طبرسی، مجمع البیان، ۱۲/۲۸۶.
۱۰. علامه‌ی طباطبایی، المیزان، ۱۱/۱۷۰.
۱۱. دکتر محمد احمد خلق الله، الفن القصصی فی القرآن الکریم/۳۰۲.
۱۲. جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن، ۱/۳۴۱.
۱۳. یوسف/۵۰.
۱۴. جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن، ۱/۳۴۴.
۱۵. یوسف/۳۲.
۱۶. یوسف/۳۱.
۱۷. المیزان، ۱۱/۲۳۵.
۱۸. تفسیر سوره‌ی یوسف/۵۴.
۱۹. همان/۶۱.
۲۰. جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن، ۱/۳۵۰.
۲۱. مجمع البیان، ۱۲/۲۳۱.
۲۲. المیزان، ۱۱/۳۵۴.
۲۳. همان/۳۶۴.
۲۴. صالحی نجف‌آبادی، جمال انسانیت/۲۹۶.